

# گذشته و حال نهضت آزادی

۱

نامه‌ی اخیر بازرگان (نهضت آزادی) (۱) باعث شد ،  
پرسی برای 'اپوزیسیون' مطرح شود: نامه‌ی مردادماه ۴۱۰  
آن، نویدشورش ۱۵ خرداد می‌داد؛ نامه‌ی خردادماه ۵۷ آن نوید  
تغییر حکومت، حال اوضاع از چه قرار است؟  
از خودنا مه هیچ نکته‌ی نمی‌توان دریافت. شاید  
نکته خودنا مه باشد.

آئینی که بازرگان (و نهضت آزادی) برای وضع موجود تجویز  
بزمی کرد، خودبه‌خود وضع موجود بدل شده است. "اسلام روح عزیز حزب"  
است و "نظم اسلامی عادلانه‌ترین نظم اجتماعی سراسر تاریخ"  
(اعلامیه‌ی نهضت آزادی، ۱۳۴۱). نظمی که فرد را از جا معسسه  
تفکیک می‌کند، جامعه‌ی انتزاعی را بر بنیاد فردی می‌نهد، و در  
نتیجه تنگ نظری را در افراطی‌ترین شکل خود حاکم می‌کند.  
این نظم، "روح عزیز" خود را در "حزب الهی" پیدا کرده است و  
تاریخ خود را در "آئینده‌ی تاریک".

حال، تنها اعلام رسمی نتیجه‌ی آن، یعنی خود واقعیت، به  
بازرگان خصلت مخالف می‌بخشد. "از کلیه طبقات و قشرها  
ورنگ‌ها و چه بسیار از پائین شهرها و دست‌به‌دهان‌های به  
اصطلاح مستضعف" به سراغ "ما می‌آیند که در دلدل‌ها و سوزها و  
ناراضی‌هایشان را بگویند. چون از پشت‌پنجره‌های تاریک و  
ضخیم ماشین‌های بادبیمائی زیرکش با اسکورت ژ-۳ صدای  
شان به گوش آقایان نمی‌رسد." تحمل‌ناپذیری جمهوری  
اسلامی را نشان می‌دهد. "پس از سه سال و نزدیک چهار سال غیر  
از خون و خرابی، غیر از زلزلیریزش زندان‌ها و قبرستان‌ها  
در همه‌ی شهرها، غیر از صف‌های طولانی و کمبود گرانی، غیر از  
بیکاری بی‌پولی، بی‌خانمانی و شعاری‌تکراری و آئینده‌ی تاریک  
یک چارمغان" آورده است؟ آن‌جا که "احتمال و اتهام  
یکطرفگی، اغوا، اخذ به حیا، ارباب، تحمیل، ریا، تظاهر و  
بطلان غیرقابل دفاع و انکار می‌شود." آن‌جا که تحصیل و شغل  
و حیره و حتی ورزش به دست چین‌شده‌های خاص "انحصار  
می‌یابد. آن‌جا که "نفتیش عقاید" حاکم است و "جووحشت و  
ترور". آن‌جا که "انتقام‌های دوطرفه و از هم‌گیختگی ملی"  
به نحو فاجعه‌آمیز رخ می‌دهد. "آقایان" در نمودن "جهش‌های  
خمسانه‌ی هولناک" افراط می‌کنند؛ "به‌حای حیات و نعمت  
وراءت و روشنائی، تجر و خوشونت و خصومت" آشکار می‌کنند.  
به نحوی مفرط، بی‌توجه به اینکه به کجا دارند می‌روند. (۲)

لحنی سرزنش‌آمیز و در عین حال نگران. در این همه  
چه تعبیری نهفته است؟ هگل را از در تاریخ جهانی را بازنموی  
ده آن را "طنز تاریخ" نام نهاده است. این طنز همه  
آن مخالفین بر می‌گردد که خود را بر بنیاد مخالفت با وضعی  
قرار می‌دهند که از مناسبات واقعی، اشباح و اصولی ناشی شده که  
که بنیاد خود آنان است. نامه‌ی بازرگان این طنز است که  
صورت رسمی به خود گرفته است.

البته، فی‌المثل، کروی می‌تواند نهضت آزادی را  
علت فساد و بحران بخواند. یا ایران آزاد (یک ارگان سلطنت  
طلب) برای خنثی کردن رقیب تازه نفس خود، بازرگان را به  
عنوان "آخرین مهره‌ی استعمار" افشا کند. یا شورایی  
ملی مقاومت تصور کند که به رفع تناقضات رسمی خود قادر  
می‌شود. این همه، اما، در اصل مطلب تغییری نمی‌دهد.

اگر فقر، سیاه‌روزی و خانه‌خوابی بیان شده است و  
شکست یک "ایدال" (نظم اسلامی)؛ اگر اوضاع بدین گونه  
تحمل‌ناپذیر است که دیگر نمی‌توان به مخالفت با آن بر  
نیامد. خود این مخالفت چه نحوی تغییری طلب می‌کند؟  
"انتقاد مریه معروف" می‌باید به "اصلاح و بقای" حکومت بر  
آید. مخالفت می‌باید به صورت "گروه‌های قانونی و لسی  
غیر موافق" ظاهر شود، به صورت گروه‌های "مخالف‌وفا"  
دار. (۳)

حال آن که "عامه‌ی مردم" به جای "تشخیص سیاست"  
(سیاست عملی) به "نتیجه و حصول" نگاه می‌کنند. شده  
ها را با وعده‌ها می‌سنجند. "یا" داده‌ها را با گرفته‌ها  
می‌سنجند. (۴) در این صورت، آیا آنان علیه وضع موجود به  
نحوه‌ی یکال مخالفت نخواهند کرد؟ این یک هشدار به کل  
اپوزیسیون می‌تواند باشد؛ که یا با بیان سیاسی تحمیل  
ناپذیری نظم مخالف است و یا با نحوه‌ی بیان سیاسی و  
آنگاه "آیا" عامه‌ی مردم "در سیمای حقیقی اپوزیسیون دقیق  
تر نخواهند شد؟

ارتجاع نتوانسته است جز با اعمال مداوم جبر قهر  
آمیز، با خشونت دیوانه‌وار، بنیاد حکومت خود را مستقر  
کند. همین، امروزه، به صورت خطر برای بنیاد حکومت و  
نظم و مذهب و خانواده در آمده است. "یکدل‌مردگی و وازدگی  
نسبت به دین و ایمان برپا گشته است. جامعه "به سه طبقه‌ی  
متارومتحیر و مطرود" تقسیم شده است. (۵) طبقه‌ی "مطرود"  
(عامه‌ی مردم) چاره‌ی خود را در طرد کل وضع موجود می‌یابد.  
آنچه می‌یابد "چاره‌ی می‌بود، یعنی بیرون‌کشیدن توده‌ی مردم از  
زندگی سیاسی، خود چاره‌ناپذیر شده است.

ایدئولوگ‌ها و سیاستمداران‌ی که در حکومت‌های موقت  
مهاجر مترصد فرصت‌ند، زرنال‌هایی که داعیه‌ی پرستیژ  
سابق خود می‌کنند، شاهزادگان مدعی تاج و تخت، رؤسای  
جمهور و وزرائی در انتظار فرصت، روشنفکرانی درمانده‌ی  
بی‌فرهنگی خویشتن ولیکن مدعی فرهنگ - در این محیط  
چه چیزی می‌توانند لگرم‌کننده‌تر از این باشند که فقدان چاره  
به نحو رسمی اعلام شود؟ زیرا چاره‌اثر خود را بخشیده است.  
نه توسط ناچیان، بلکه توسط حکومتی که حقارتش (شرایط  
حکومتش) آن را به صورت ناچگی در آورده است. در حقیقت،  
به‌کار گرفتن افراطی‌ترین شکل در بند کشیدن توده‌ها تنها

چاره بود. برای معانعت از تخریب جامعهی کهنه و بسری تخریب کلیه اشکال اعمال قدرت نوین؛ قدرتی که نمی تواند به نهایدهای سلطه ی طبقاتی زنجیر شود، به صورت توده های که تمایلات باطنی خود را آشکار می کند و آن را به نحو غیر قانونی در ابتکار، اراده و عمل بلا واسطه ی خود نشان می دهد. "چاره" (ضد انقلاب) از عناصر حاشیه ای جامعه ی کهنه که خود را به انقلاب متصل می کنند مایه می گیرد: لومین پرولتاریا، نودولتانی که ناگهان امتیازاتی کسب کرده اند، تمایلات ارتجاعی در جنبش عمومی دموکراتیک که رهبران و سازمان خود را می یابد. سلطنت طلبی ضد انقلابی بود که پس از قیام بهمن ماه در حاشیه قرار گرفت. در حالی که این نوع اخیر، تازه خود را به صورت حزب الله (به مفهوم گسترده) ظاهر کرد. این نیروی تنهادر "عدم قانونیت" انقلاب سهم شدت آن را در یک جنگ داخلی از پای بند ازد. و نتایج آن که "عامه ی مردم" می بینند: "عبادت و اطاعت ظاهری و اجباری" و "اعدت امهای آب خوردنی و انحصارگری". دانشگاه ها را "بسته" اند و "مغزها را فراری" داده اند. تقلیل فاحش تولید، ترقی سرسام آور و واردات و در افتادن از خود کفائی، تورم قیمت ها و کسری دائم التزاید بود. "منزوی شدن ایران نو بر - انگختن و همگامی دولتها و همسایه ها علیه آن". "قرارداد سخاوتمندانه ی دومیلیار دد لاری با دولت نظامی امریکائی ترکیه و با کره ی شمالی". "قرارداد به تصویب مجلس نرسیده ی الجزایر و مقدمات و تبعات آن که منتهی به از دست رفتن ذخائر ارزی و روی کار آمدن ریگان، سلطه ی آمریکا و صهیونیسم در اروپا و در منطقه گردید". (۶)

اگر حکومت تنها از طریق جنگ داخلی قادر به نجات حکومت خودش، منتها از طریق خود این عمل شرایط حکومت خود را از دست داد. عناصر ضد انقلاب که خود را از طریق جریان انقلاب برکشیدند، نهادهای که خود را به انقلاب متصل می کردند، دیگر نمی توانند از "انقلاب" امتیازی برای خود دست و پا کنند. جنگ داخلی مرحله ای است که در آن به یک "دسته ی خاص مسلح" مبدل می شوند. وظیفه ی این جنگ احیاء نظم و اعتبار است. این جنگ نمی تواند در مقابل تمایلات انقلاب خود را به یک نوع پرنسیپ متکی کند، بلکه می باید فقدان اصولیت را به صورت پرنسیپ خود درآورد. لیکن نیروهای که خود را بر پرنسیپ جنگ داخلی و یغما گسری نهاده اند، به سادگی نمی توانند خود را با نتایج (غیر ارادی، غیر آگاهانه) اعمال خود تطبیق دهند. نهادهای جزئی، افرادی که از طریق سلسله مراتب کار ریز مافی وحدت می یافتند، بوروکراسی را می گردانند. این قوه ی مجریه بود که با این اعمال و نیروها انطباق می یافت. و حال، می باید خود به صورت جزئی از همان دستگاه، تابع انتظامات آن و تمایلات آن درآیند. می باید امتیاز خود را نه به مثابه نیروئی که دستگاه را کنترل می کند، بلکه به مثابه کارگزار آن بگیرند. دولت در این تناقض، نمی تواند تثبیت شود، نمی تواند کارکرد خود را به صورت تجدید ساختار نظم ایفا کند. نمی تواند بدون تغییر که حتی در "بالا" مسالمت آمیز نخواهد بود، خود را با شرایط حکومت سیاسی وفق دهد.

اگر مردم به شرایط نکبت با زنجیر شده اند، لیکن هنوز با انطباق خود با همین شرایط فاصله دارند. "مطرد شدن" هنوز به صورت شرایط تاریخی و اخلاقی در نیا مده است و آنان تحمل ناپذیری وضع و چاره ناپذیری تغییر آن را حس می کنند. ارتجاع هنوز از یک دوره ی جنبش انقلابی توده ای خلاصی نیافته که خود را در آستانه ی انفجار مجدد جا می یابد. هنوز نیروی انقلابی اجتماعی تا رومار نشده است. آنچه بر باد رفت، پیش قضاوت های عمومی ماقبل انقلاب بود. یعنی، آنچه، فقط امروزه در میان اپوزیسیون مهاجران جا ناسته همه ی اپوزیسیون خود را با این خاطرات سرگرم می کند. ولیکن تجربه ی توده ای خود انقلاب، سر آغاز هر حرکت توده ای آتی خواهد بود. همراه آن، آنچه مردم خواهند "داد" در مقابل "وعده ها" نخواهد بود. آنان، انقلاب را به صورت خلقی (در هم شکستن ماشین دولتی) و سوسیالیستی (فتح قدرت) آغاز خواهند کرد. شعار بلا فصل انقلاب، "دولت از بالا تعیین شده نه" خواهد بود.

به همین خاطر، هشدار بازرگان به مجموعه ی طبقات حاکم، ایدئولوگ ها و سیاستمداران شان است. سیر تفکراتی نیروهای مولد جا می تواند موجب شود که مورد دیگر در حیطه نظم و اعتبار رقرار نگیرند. فساد به چنان حدی می رسد که ادامه ی حیات بدین شیوه دیگر میسر نمی شود. آنچه علیه دشمنان نظم و اعتبار به کار گرفته شده می تواند ریشه خود نظم و اعتبار را بر کند. و آنگاه دیگر اپوزیسیون هم چه محلی از اعصاب خواهد داشت؟

بازرگان به صراحت اعلام می کند: اوضاع، باید، به روال عادی برگردد.

یعنی، در بند کشیدن توده ها مقدمه ای بر حل بحران عمومی دولت خواهد بود. این همان واقع گرائی سیاسی طبقات حاکم است که در صفحاتی رویدادها، بارها و بارها، تکرار خواهد شد. این وعده ی نظم خواهد بود که آنان را قابل اعتماد خواهد ساخت و نه داعیه ی تغییر شرایط. و در این صورت خود بازرگان روح سپری شده ای بیشتر نخواهد بود.

به این نتیجه، می خواهیم، از طریق مقدمات تاریخی با زگردیم. "توسل به مذهب" چگونه "آینده ی تاریک" به ارمغان می آورد.

## ۲

نامه ی بازرگان در دفاع از نهضت آزادی "است در مقابل تلاش پیگیر بی علت برای شکستن بت شخصیت سران نهضت" (۷) گروهی که به "قول مدعیان عده و وعده ای ندارد". ولیکن در معرض "منفور و مطرود ساختن" است. گروهی که خود را در معرض تفکر راسی قرار دادی آنکه نماینده ی آن شود. و حال دلیل می آورد که "هیچگاه در یوزگی قدرت نکرده و طلبانسه کنار رفته" است. گروهی که نماینده ی لیبرال دموکراسی است، بی آنکه در معرض آن قرار گیرد. "مخالف وفادار" و "ولایت فقیه" و "موافق" قانون مشروطه: "آزادی های قانونی"، "عدالت

تلیفاتی"، "آزادی عقیده و بیابان قلم و اجتماع در چارچوب قانون" برای برکشیدن "خود" - زیرا اپوزیسیون "فتودالها"، سرمایه داران، ضدانقلابی ها، نامسلمان ها، شاهي ها، ساواکي ها، خلقي ها و بنی صدری ها " مطرود است. باری، گروهی که "داعیه و دشمنی با کسی" ندارد (۸) این گروه توسری خورده، زبون و بی مقدار، در عین حال، مهم ترین مشغله ی فکری (زدوبند) اپوزیسیون مهاجراست. به خودنقش شوالیه ی نجات بخش می گیرد. گروهی تعویض ناپذیر، به خاطر تمایل دوگانه اش، که نه می تواند یکسره کناره گرفته شود و نه بی هیچ جریانی سازگار شود. به خودنقش تعویض قدرت حکو - متی می گیرد.

این گروه از چه پرداخته شده است؟ برخلاف "مدعیان" از "قدیمی ترین و اصیل ترین مبارزین بنیانگذاران انقلاب" (۹) بگذارید، به این مبارزه ی (وانقلاب) "اصیل و قدیمی" بپردازیم.

نهضت آزادی در آغاز دهه ی ۴۰ شکل گرفت. ولیکن اصل آن، به صورت یک حلقه ی ایدئولوژیک، به دهه ی ۲۰ بازمی - گردد. دوره ای با بحران تجارت خارجی و تغییر تناسب قوادر اقتصاد جهانی، شکل گیری ناسیونالیسم برای کنترل "اقتصاد درانی" (عمدتاً، نفت) و تبدیل دولت به ابزار جهت تشکیل یک قشر صنعتی (که نهایتاً، عملکردهای کارفرمایی را مابین خود و دستگاه های دولتی تقسیم می کند) و تمایل توده های شهری به مشارکت اجتماعی و باز توزیع اقتصادی. دوره ای که هنوز نقش های اجتماعی تشییست نشده اند؛ و هنوز گروه های اجتماعی به نحو صریح متمایز نشده اند. قیام های منطقه ای: قیام خراسان (۱۳۲۴)، قیام آذربایجان (۵ - ۱۳۲۴) و قیام اهل بازرگان (۵ - ۱۳۲۴)؛ اعتصابات کارگری: خاصه اعتصاب ۱۵ هزار کارگر صنعت نفت جنوب در تیرماه ۱۳۲۵؛ و قیام های شهری: خاصه سی تیر ۱۳۳۱. خصلت "تعیین نشده" و انجاری میزان دوره را نمودار می - کنند. 'مليون گاه در پی جنبش و گاه علیه آن ند. خود، قانون' امنیت اجتماعی "را علیه اعتصابات و تظاهرات به مجلس بردند. ملایان و اوپاش در ترور رزم آرا سهیم بودند. آن کودتا (ی رزم آرا) ناموفق شد و مصدق بر سر کار آمد. لیکن خود، نیروی کودتا علیه 'مليون' شدند و 'مليون' که در معرض کودتا می شدند، حرکت و استکار مردم انقلابی را منع می کردند؛ خود را به سلطنت مشروط می کردند. سلطنت، اما، پیکره ثی محتضر می نمود. در جنگ بین الملل، جانب "متحدین" را گرفته بود و هنوز پس از اشغال ایران باز بدان "اتحاد" متمایل می بود. برای تبدیل خود به سلطنت "مسئول"، کودتای رزم آرا برانگیخت. ولیکن در مقابل قدرت گیری نظامیان باستانی ملایان و فدائیان اسلام و بخشی از جبهه ی ملی آن کودتا را عقیم کرد. در همه ی این جریان، حزب توده نقشی ویژه داشت. حزبی که، در جنبش سندیکا ئی پایه ریخته بود و می توانست در تغییرات اجتماعی نقش اصلی بیاورد، در تعارضات (وزدوبندهای) فرعی نیرو و امکانات خود را به هدر می داد. این حزب به نقش دسته دوم (و از این رو، خطرناک) در سیاست اکتفا می کرد؛ چنان که

خود در معرض تحولات این دوره قرار گرفت.

در این دوره، عناصری یا به سیاست می نهادند که نیروی خود را از واسطه گی مابین جریان ها می گرفتند. حال که تمایز نیروهای اجتماعی صریح نگشته بود، می توانستند 'ملی' باشند و با ملایان نزدوبند کنند؛ در سرکوب قیام ها همراه حکومت باشند و با خود را به صورت مخالف حکومت بنمایند؛ با سلطنت بسازند و با خود را پیشقدم جنبش ملی معرفی کنند. ما از آن کسان سخن می گوئیم که بازرگانان را "قدیمی ترین و اصیل ترین مبارزین" خوانده است.

این "مبارزین" در آغاز دهه ی ۲۰ خود را از طریق کانون اسلامی و نشریه ی تبلیغی (مانند مجله ی دانش آموز) (۱۰) - سازمان می دادند. در سال ۱۳۲۹ اطلاعاتی، بازرگان و سحابی طرح عمومی یک انجمن اسلامی ریختند که ترویج نظم اسلامی و مبارزه با کمونیسم را محور فعالیت خود قرار می داد. (تازه در سال ۱۳۳۴، انجمن اسلامی دانشجویان بدین صورت بنیاد شد.) در اساسنامه ی خود، خود را موافق اصلاح جامعه معرفی می کردند. ولیکن، تعبیری خاصه ی خود را از اصلاح داشتند و آن، اجماع شرایط اجتماعی با مذهب بود. بدین گونه که "دستورات اسلام" پیاده شود. "توده ای ها و بهائی ها" می باید طرد می شدند. برای اصلاح جامعه می باید مذهب متوسل شد. چون فساد (در مقابل اصلاح)، عقیدتی است. بازرگان تصویر روشنی از این "مبارزه ی عقیدتی"

به دست می دهد؛ از طریق کانون های اسلامی علیه توده ای ها فعالیت می شد که در آن سال ها، در دانشگاه جوانان را به سمت خود می کشیدند. "یک تعداد از سخنرانی ها و انتشارات این جانب در انجمن اسلامی دانشجویان از سال های ۱۳۲۲ به بعد مستقیماً" متوجه و متعرض افکار مادی و اشتراکی بود. از جمله آنچه بعداً تحت عنوان اسلام با کمونیسم (۱۱) چاپ و منتشر شد. ... در آن جاسعی شده نشان داده شود که سیبر طبیعی و فعلی دنیا طوری است که آینده ی دنیا آئینی و چاره ئی جز توسل به اسلام یا کمونیسم ندارد. "مدافعات بازرگان در دادگاه تجدیدنظر نظامی، ص ۷۳) مذهب در کل، مدل کل ایدئولوژی است. سیبیه ی آن "جهان شمول" نشان دادن خود است. به همین خاطر، بازرگان و گروه ناچیزش، "آینده ی دنیا" را در "توسل به اسلام" جستجو می کنند (بیاسد بیاوریم: جمهوری اسلامی "غیر از آینده ی تاریک چهارمفانی آورده است؟") ولیکن ما به جنبه ی عملی آن بازمی گردیم: "در این سالها توده ئی ها با شاگه دانشگاه را تصرف کرده بودند". همه روزه میتینگ می دادند و کارگران و کارکنان را به اعتصاب و امی داشتند. "ادعا داشتند که باید در سرنا مه ها و تصمیم های شورای دانشکده ها دخالت نمایند". در ضمن، "یک عده استاد دست عنصر" از این خرابکاری ها و بی نظمی ها جانبداری می کردند. اما در دانشکده ی فنی و پزشکی تعداد قابل ملاحظه ئی دانشجویان افسری بودند که "لباس نظامی برتن داشتند". ما برای "نظم کلاس ها و شکستن اعتصابات توده ئی ها روی این دانشجویان حساب می کردیم". مبارزه ی ما علیه کمونیسم از راه "عقیدتی" بود. در مبارزه با توده ئی ها، مانع زور و نیرونگ های فرماندار نظامی و

سازمان امنیت را داشتیم ... و نه یک میلیاردونیم از آمریکا کمک بلاعوض گرفتیم. معذرت، فکر می‌کنم از طریق مواجهه‌ی فکری و عقیدتی و ابراز خدمت و مکتب‌عملی‌بیشتر توفیق یافتیم و بیشتر حق افتخار داریم. (همان، ص ۱۱۸) می‌بینیم، مبارزه‌ی "عقیدتی" به خود خدمت سیاسی داشت. مبارزه‌ی مسلکی، بذاته مبارزه‌ی عملی است که "خدمت عملی" آن در منازعات طبقاتی آشکار می‌شود. بدین گونه، بازرگان بواسطه‌ی "خدمت" به کودکانی ۲۸ مرداد "حقوق افتخار" طلب می‌کند.

البته، بازرگان مرحله‌ی از جنبش‌راه حزب توده تقلیل می‌دهد تا به "اعتصاب شکنی" خدمت "مواجهه‌ی فکری" بدهد. مبارزه‌ی علیه تمایلات انقلابی حرکت توده‌ی راه مبارزه‌ی علیه حزب توده برگردان می‌کند. حزبی که، اما، حزب سرنگون‌کننده (انقلابی) نبود و خود را تسلیم‌زدو بند طبقات حاکم می‌کرد. حزبی قابل سرزنش: نه بدین خاطر که مخالف جبهه‌ی ملی بود، بلکه به خاطر عدم مخالفت رادیکال با جبهه‌ی ملی. نه بدین خاطر که حزب ملی نبود، بلکه بخاطر نبریدن از پیشداوری‌های ملی. این حزب، همه شرایط لازم برای برکشیدن به حزب سرنگون‌کننده را واجد بود. فقط، اما، حزب سرنگون‌کننده نبود. اعتبار آن به عنوان نسل روشنفکرانی که در زندان رضاخان آبدیده شده‌اند، تاء ثیرو قابلیت آن در سازماندهی سندیکائی و توده‌ی، بخت آن به دلیل تحولات سیاسی که بر قدرت و وجهه عمومی‌اش می‌افزودند: آن راه عنوان تنها حزب مخالف در می‌آورد.

ولیکن، حزب توده تمایل دموکراتیک - توده‌ی را بیان می‌کرد (و نه سوسیالیستی - انقلابی را). تمایلی که آن راه محدودی منافع جزئی مقید می‌ساخت: به نحو استراتژیک، قرار گرفتن در ساخت قدرت متکی بر سازش طبقاتی، و "تشخیص سیاست" متکی بر روابط مابین "دو اردوگاه". از همین رو، از همان آغاز، حزب توده خود را به صورت "جبهه‌ی خلقی" سازمان می‌داد؛ که می‌باید تا همکاری با سیدضیاءالدین و قوام السلطنه و آیت‌الله کاشانی بسط می‌یافت. حزبی که، خود را مظهر مبارزه‌ی طبقاتی علیه امپریالیسم می‌نمود، بارها به تخریب آن برآمد. از سال ۱۳۲۱، می‌بینیم نفوذ ایالات متحده در خانه و رومیانه بسط می‌یابد. پیروزی نظامی ایالات متحده، بی ثباتی پس از جنگ ممالک اروپا و ضعف بنیه‌ی اقتصادی اتحاد شوروی در اثر جنگ، بدان موقعیت برتر می‌بخشد. پویایی اقتصاد انحصاری بنگاه‌های غول پیکران کسه جنبه‌ی "چندملیتی" به خود می‌گیرند و توسط دستاوردهای تکنولوژیک حمایت می‌شوند، برتری اتمی آن، ظرفیت تکنولوژیک آن با عرضه‌ی روبه‌فزونی کالاهای جدید به بازار (که به سختی قابل رقابت‌اند)، دل‌آزرکه به صورت پشتوانه‌ی ارزی در می‌آید (همراه با موافقت نامه‌های مالی خاصه توافق برتن وودز)، کنترل آن بر تجارت جهانی از طریق تعرفه‌های گمرکی (که در کنفرانس جهانی به تصویب رسید)، پی‌ریزی مکانیزم بین‌المللی کنترل پولی (صندوق بین

المللی پول) - بسط نفوذ آن را توضیح می‌دهند. چنان که در ۲۵ اسفند همان سال (۱۳۲۱) "لایحه‌ی خرید ساز و برگ و تدارکات" در مجلس سیزدهم به تصویب رسید؛ و در ۱۲ آبان ماه سال بعد، قرارداد نظامی ساعد-دریفوس از مجلس گذشت. همراه آن، هیات‌هایی از بنگاه‌های انحصاری در پی امتیاز نفت روانه شدند. حزب توده که ابتکار یار-لمانی‌اش، موضع عدم اعطای امتیاز نفت به دولت‌های خارجی حتی به دولت شوروی بود، که کارگران (جنوب) را علیه شرکت نفت انگلیس برمی‌انگیخت و ضرورت مبارزه‌ی انقلابی علیه استعمار را آگاهی می‌داد، هنگامی خود را بر ملا کرد که اتحاد شوروی هم تقاضای امتیاز نفت کرد. (۱۲) آنگاه، استخراج نفت ایران "به دست ایرانی" یک "آرزو" تلقی شده، یک "ایدئال" که "با این وضع و با این هیات حاکمه" وفق نمی‌داد. (۱۳) لیکن، مگر این حزب مظهر سیاسی این وضع است؟ در حالی که خود را در خلاف آن، در مخالفت با آن نموده است. آنگاه، حزب نشان می‌دهد که این "مخالفت" به خود ایمن اوضاع و این هیات حاکمه محدود می‌شود. اپوزیسیون، جز بدین معنا نیست. بدین معنا که، مبارزه‌ی طبقاتی را در حیطه‌ی "خصوصی" باز می‌شناسد. تمایل دموکراتیک - خلقی، از سازشکاری طبقاتی جدائی ناپذیر است. دولت دموکراتیک، چنان که حزب توده می‌گفت، "می‌باید عامل سازش و عامل ادامه‌ی ائتلاف این سه قدرت بزرگ (انگلستان، آمریکا و شوروی) در ایران باشد." و منافع صاحبان امتیاز را پاس دارد. (۱۴) این دولت، از آن رو "دموکراتیک" نیست که دموکراسی سیاسی را وسیله‌ی بیداری سیاسی مردم کند. یا این "ارضاع" همان "این آزادی سوء استفاده" می‌شود. (۱۵) دموکراسی توده‌ی، سازش در بالا است. متناسب با توازن قوای جهانی نوع قدرت تعیین می‌شود. آن حاکم ارتش سرخ چیرگی یافته، در قدرت سیاسی هم برتر است. و آنحاکم، فی‌المثل ایران، انگلستان و آمریکا از نیروی برتر برخوردارند، فقط "حفظ روابط صمیمانه با شوروی"، و حضور نمایندگان آن حزب توده در دولت کافی است. این را، این حزب، توازن مثبت می‌نامید؛ و آن را در دولت قوام دید.

لیکن، بحران عمومی در این دوره رانمی توان به پیکارهای حزبی (و پارلمانی) تقلیل داد. چنان که، با آن که حزب توده منافع شرکت نفت انگلیس را پاس می‌داشت، کارگران (توده‌ی) اعتصاب سراسری جنوب را پیش بردند. یا با آن که حزب توده به دولت قوام دل بستگی داشت، جوانان آن حزب در خیزش‌های تیرپیش قدم شدند. تجارب توده‌ی و انقلابی، از احزاب برمی‌گذشتند. با آن که، توسط همین احزاب به یک رشته شکست‌ها کشیده می‌شدند.

همین که اعتصاب‌ها، و گاه شورش‌ها، رخ می‌دادند، و مردم رخت دیرینه‌ی خود را کنار می‌زدند و به زندگی سیاسی پا می‌نهادند، به صورت تجارب متراکم در می‌آمد - تجاربی که امکان می‌داد از پیشداوری‌های سنتی ببرند، نقش‌های سیاسی را بازشناسند، و تمایلات باطنی خود را درک کنند. بی‌شبهه، این گرایش در کارگران قوی‌تر بود. و آنان، بی‌شبهه زودی در مقابل "توسل به مذهب" تسلیم شدند. در میسان

روشنفکران ( خاصه دانشجویان ) مبارزه می‌باید ادامه می‌یافت. آنان، گوئی "مغز" همه‌ی جامعه بودند. چنانکه حتی تزلزل بازاری را (در مقابل ملایان) منعکس می‌کردند.

انجمن اسلامی، مرکز خود را به "دانشگاه" منتقل می‌کرد. "بر محور اصول برهانی خداپرستی در رد و انتقاد بر اصول ماتریالیستی و کمونیستی ... انجمن اسلامی که در ۱۳۲۳ تشکیل شده بود، به دانشجویان و پس از آن به معلمین و اطبا" روی کرد (۱۶). آنجا که هنوز نیروئی نمی‌بود، با "صدقات و خیرات" به "بینوایان" وجهه برای خود صدقه می‌گسرد؛ انجمن خیریه‌ئی که محور مبارزه‌ی خود را علیه کمونیسم قرار می‌داد. این، در حقیقت، یک تناقض نبود. این ایدئولوژی بینوایان و اوپاش است که مبارزه علیه شرایط خود را در خیرات می‌بینند.

### ۳

ضعف طبقات، ویژگی مبارزه‌ی طبقاتی رانشان می‌دهد. آنجا که حزب توده خود را جایگزین حزب انقلابی می‌کند. شکست‌های پیاپی در چهار سال ( ۷ - ۱۳۲۴ ) که کارگران و دهقانان را عقب می‌کشاند، در آن به صورت عقب نشینی از مواضع خود ظاهر می‌شود. بی‌پرنسیب در مبارزه، و لاقید در عقب نشینی. به سلطنت می‌گراید و خود را به "قانون اساسی" پایبند می‌کند، حامی تعالیم اسلام می‌شود، از لیبرالیزم اقتصادی و رقابت آزاد بازاریارنفت دفاع می‌کند. بسا سیدضیا و قوام جبهه‌ی مطبوعات ضد دیکتاتوری می‌سازد. و لیکن، در خیزش‌های توده‌ئی، می‌کوشد، تمایلاتشان را به نحو ناقص منعکس کند. و گاه، حتی، خود را "حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر" می‌خواند. این حزب، اما، تاء خیر طبقه‌ی کارگر در سازمان و آگاهی رایبان می‌کرد. ورنه، چگونه مبارزه‌ی محدود و محافظه کارانه‌ی "طبقه‌ی متوسط" یک جنبش ملی (عمومی) می‌شد؟ این "طبقه" که پایه‌های داخلی انباشت شده چندکارخانه (با مقیاس متوسط - با آوری) محدود می‌شد، متکی به سوداگری که رشته‌ی ارتباط با مانو - فاکتورهای کوچک، با بازار خارجی از طریق معاملات کمپرادوری بود، و "بازار" شاهرگ حیات آن شمرده می‌شد. این طبقه قادر به بیان خود به صورت یک حزب سیاسی نبود. تنها، یک بار، از طریق "مجلس تجارت" خود را پیشقدم تاریخ مدرن نشان داد. ولیکن در انقلاب مشروطه، ضعف و جبن خود را آشکار کرد. سال‌های ۲۰ تا ۲۳ موقعیت مناسبی می‌نمود. افزایش قیمت مواد کشاورزی (و کالاهای توسعه‌ی بازار داخلی را برمی‌انگیخت. ولیکن آن به بهره‌کشی سوداگران در روستا متصل می‌شد. توسعه‌ی بازار داخلی مستلزم سرمایه و ارز خارجی بود که سرمایه‌گذاری مجدد را تضمین کند، و به بازتوزیع درآمد حتی به طور محدود امکان دهد. ولیکن این دو، عملاً، در دست گروه‌های صادرکننده (در اصل، شرکت نفت) بود. کشاورزی با بهره‌ی اربابیش (و نه منافع صادران) به واردات کالاهای تجملی متصل می‌شد. توسعه، نه بر مبنای گسترش بنگاه‌های خصوصی می‌توانست پایه‌ریزی شود

و نه بر مبنای ایجاد زیرساختی شهری - صنعتی توسط دولت حزب توسعه‌خواه می‌باید با بسیج طبقات توده‌ئی بر علیه منافع شرکت‌های نفتی، دست‌یابی به رضایت همگان و مشروع جلوه دادن نظام جدید قدرت دولتی، سلطه‌ی این طبقه را تسهیل می‌کرد. ما با تضادهائی که این حزب خواهد آفرید، سروکار نداریم. چرا که در همان قدم اول ناموفق ماند. اما، روشن می‌شود، چرا در جنبش‌های توده‌ئی - شهری مشارکت می‌کرد. (از نقش آن در سرکوب‌ها و شکست‌ها می‌گذریم)

می‌توان از سه دوره صحبت کرد: تاخیزش آذربایجان، و شکست آن تاخیزش سی تیر، و از آن تا کودتای ۲۸ مرداد - یک رشته شکست‌ها، که به دنبال خود، بر نقش "مبارزین اصیل و قدیمی" افزودند. این گونه می‌توان نقش انجمن‌های اسلامی را توضیح داد.

طالقانی با زگومی‌کند: "تفاهات بین المللی، تدبیر حکومت وقت و قوای مسلح همه به جای خود، ولی از جنبه‌ی داخلی می‌دانید که مؤثرترین ضربه را بر تجزیه طلبان چه زد؟ (۱۷) توسل به مذهب. طالقانی تاء تیدقوام را شاهد می‌آورد.

حقیقت این است، دولت از سال ۱۳۲۳ در آذربایجان به یک رشته "تلیفات اسلامی" دست زد. سیدضیاء الدین - "جهاد" علیه مخالفان را در جمعیت آزاد آغاز کرد. فتوا دادند که معترضان کافرند و زنان شان بر مسلمان حلال است. دو نفر را سنگسار کردند. در پی آن، در ۲۰ آذرماه ۱۳۲۳، ده شهر آذربایجان به تظاهرات برخاست. دهقانان هم بدان می‌پیوستند. دولت، مستاء صل می‌شد؛ در تهران کارگران آذربایجانی را تحت پیگرد می‌گرفت.

مقدمات قیام، در همین سال آماده می‌شد. افسرانی که در قیام خراسان (گنبدکاووس) به شوری پناهنده شده بودند، راهی تبریز می‌شدند. حزب دموکرات، در آبان ماه، بنیاد شد (۱۸) و اطلاعیه‌ئی منتشر کرد. ارتش ملی آذربایجان به فرماندهی آذر (از افسران خراسان) شکل می‌گرفت. ساخت آن عبارت بود از:

۱. افسران فدائی از میان رهبران اتحادیه‌های کارگری - دهقانی با تعدادی چریک زیر دست.
۲. گروهی از افسران که از مسئولین حزبی بودند و به عنوان رهبر سیاسی یا مسئولین اداری به بخش‌های مختلف فرستاده می‌شدند. فرقه به آنها درجه‌ی افسری داده بود.
۳. عده‌ای از افسران توده‌ئی (که ۷ نفر بودند) که برخی در قیام خراسان شرکت داشتند.

در شهریورماه ۱۳۲۴، مراجعت نامه‌ی فرقه منتشر شد. از جمله می‌گفت: "ما می‌خواهیم ضمن حفظ استقلال و تمامیت ایران در امور داخلی خود مختار و آزاد باشیم. مجمل برنامه‌ی فرقه، ایجاد انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود؛ تدریس زبان ترکی، ایجاد دانشگاه آذربایجان، ترویج تجارت، توسعه‌ی صنایع، رفع بیکاری، تاء مین حقوق دهقانان (البته نه یک انقلاب ارضی) و به زیر پرچم

بردن مردم بی‌الویت. دادن به یک طبقه‌ی خاص. تقاضای فوری فرقه، انجام انتخابات مجلس پانزدهم بود. تظاهرات توده‌ئی برای انتخابات، نقش آذربایجان در مشروطیت را به یاد می‌آورد.

در آغاز انتخابات، در ۲۰ آبان ماه ۱۳۲۴، شهر تبریز تحت کنترل نیروی نظامی ارتش شوروی، لشکر ۳ آذربایجان و نیروهای مسلح فدائیان بود. دولت شوروی ۵۶ عراده توپ ضدتانک و ۱۲ عراده توپ در اختیار ارتش ملی گذاشت و از مسلسل و تفنگ. در ۲۵ آذرماه، ارتش ملی و فدائیان رضائیه را محاصره کردند. پادگان‌ها در دهات خلع سلاح می‌شدند. میانه‌وسراب تصرف شد. حکومت ملی اعلام شد.

در ۸ بهمن ماه ۱۳۲۴ دولت قوام بر سر کار آمد؛ پس از یک رشته دولت‌های مستعجل ساعد، بیات، حکیم‌سی، صدروحیمی از اردیبهشت ماه تا بهمن ماه ۱۳۲۴. و می‌باید "تدبیر حکومت وقت" را نشان می‌داد. پس امتیاز نفت شمال را در ازای قطع کمک شوروی به آذربایجان و تخلیسه‌ی ایران از ارتش سرخ مطرح کرد. در اسفندماه همان سال، قوام به شوروی سفر کرد. در این میان، ترومن به شوروی برای تخلیه‌ی ارتش سرخ از خاک ایران اتمام حجت کرده بود. توافق نامه‌ی ایران و شوروی در فروردین ماه ۱۳۲۵ به امضاء رسید و قرارداد تصویب مجلس بگذرد. به دنبال آن، سادچیکف سفیر شوروی به ایران آمد و تخلیه‌ی قوای شوروی در ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ آغاز شد.

آنگاه قوام السلطنه، هواداران سیدضیاء و "اتحادیه‌ی عشایر خوزستان" (از مرتجعین محلی) را گرد آورد و در ۹ خردادماه ۱۳۲۵، حزب دموکرات ایران موجودیت خود را اعلام کرد. رویارویی دو فرقه‌ی همنام، گوئی سر - نوشت آذربایجان را تعیین می‌کرد.

پیشه‌وری اعلام کرد: "ما برای دفاع از میهن آماده‌ایم". فرقه، در ۱۹ آذرماه، اعلام کرد: "قصرهای کسانی را که در کاخ‌های خود نشسته فرمان برادرکشی صادر می‌کنند، بر سرشان ویران خواهیم ساخت". قوام دستور حرکت نیروهای نظامی را به آذربایجان صادر کرد. شوروی به پیشه‌وری دستور داد که در برابر نیروی دولتی مقاومت نکنند. سردرگمی و تزلزل در ارتش ملی رخ نه کرد. پیش از نبرد ازم گسیخت.

اینها "تفاهات بین‌المللی، تدبیر حکومت وقت و قوای مسلح" بودند. در کشتار و غارت و سوزاندن اموال و افراد، طالقانی به سهم "نیروی مذهبی" اشاره می‌کند. برای آنکه روشن تر شود، سهم خود او را، بنا به گفته‌ی خود او می‌توان ارزیابی کرد: "این جانب از طرف عده‌ای از علما و مجامع دینی انتخاب شدم که به زنجان بروم... شب که به زنجان رسیدم، آقای سرهنگ بواسقی که نماینده‌ی دولت بود با عده‌ای انتظار ما را داشتند. در مرکزستاد وارد شدیم... شب آرزوی که ارتش می‌خواست به سوی آذربایجان پیشروی نماید... در سالن مرکزستاد با حضور فرماندهان و افسران و خبرنگاران سخنرانی مفصلی

کردم و وظیفه‌ی اسلامی و ملی همه به خصوص سربازان را شرح دادم و افتخار بزرگ فداکاری برای نجات کشور و شهادت در این راه را بیان کردم چنان که افسران اظهار قدردانی کردند و می‌گفتند از این سخنرانی روحیه‌ای تازه یافتیم... صبح آن روز که ارتش و قوای چریک حرکت می‌کردند آنهارا از زیر قرآن رد کردم و به گوش یک یک آن‌ها دعا خواندم و سر و روی آنان را بوسیدم". (۱۹)

خلع سلاح فدائیان از زنجان آغاز شد (آبان ماه ۱۳۲۵). طالقانی و بازرگان در "ابراز خدمت و مکتب عملی" آنگاه "توفیق" یافتند.

می‌بینیم، اما، حزب توده موضوع مواجهه نیست. شکست آذربایجان، در وهله‌ی اول، شکست دهقانان بود که تمایل به انقلاب ارضی نشان می‌دادند. کارگران می‌باید با جنگ دهقانی همراه می‌شدند؛ که شروع به پشتیبانی از آن کردند. ضربه‌ای که طالقانی از آن گفتگو می‌کند، مستقیماً علیه حرکت انقلابی بود. حزب توده خود در شکست سهیم بود. حزب توده می‌نوشت: "آذربایجان ناچار بود اسلحه را بر زمین گذارد و تسلیم شود". (۲۰) حزب توده، از هنگام دولت ساعد در بی‌دولت دموکراتیک بود. یعنی دولتی که "موازنه‌ی سیاسی مملکت" را که همان "موازنه‌ی بین دولت‌ها" است، حفظ می‌کرد. (۲۱) دولت قوام، تقاضای حزب توده را برآورده می‌کرد. از این رومردم می‌باید خود را با این اوضاع و با این هیات حاکمه "انطباق می‌دادند. یعنی، حزب توده دیگر" باقیام و انقلاب و خونریزی سراسر کاری "نمی‌خواست" بدارد. (۲۲) و این را در آن هنگام اعلام می‌کرد که دولت خود را با جنگ داخلی، سرکوب و خونریزی سازگار کرده بود.

شکست آذربایجان، مقدمه‌ئی بر فروکشیدن کارگران انقلابی بود. با آذربایجان، با حکومت ملی آن، کارگران همراهی می‌کردند. چنان که کارگران دخانیات تهران، کارگران جنوب در مبارزه علیه شرکت نفت انگلیس پیشقدم می‌شدند. بر علیه تضییقات شرکت و برای افزایش دستمزد. در تیرماه ۱۳۲۵، کارگران نفت جنوب اعتصاب کردند. (۲۳) دولت قوام اعتصاب را غیر قانونی شمرد. در سراسر خوزستان، در پی تهران و اصفهان، حکومت نظامی برقرار شد. چند هزار کارگر اخراج شدند. رهبران اتحادیه‌های کارگری از حقوق کار محروم شدند. اتحادیه‌های زردجای آنها را می‌گرفت. حزب توده اما باز با آن خیزش همراهی نکرد. گرچه بعد از آن باز حساب خود گذاشت. حزب توده مدافع "منافع قانونی" شرکت "نفت انگلیس" می‌نمود: "حاکمیت ایران در خوزستان" نمی‌باید "مورد سوءظن بریتانیای کبیر" شود. (۲۴) اعتصاب عمومی کارگران به این منافع خدشه وارد کرد. حزب توده به امید مجلس پانزدهم نشسته بود تا قرارداد قوام با دولت شوروی تصویب بشود. ولی امید تصویب آن بر باد رفت. مجلس، در غیاب قوام با اکثریت آرا موافقت نامه را رد کرد. غیبت قوام بی دلیل نبود "تدبیر" حکومت وقت اثر خود را بخشیده بود. حال می‌باید پیمان‌های نظامی و اقتصادی با دولت آمریکا منعقد می‌شد. حزب توده که تا حال از منافع "بریتانیا" دفاع می‌کرد تا "منافع شوروی" تا -

مین شود، حال از منافع بریتانیا دفاع می‌کرد تا می‌آید  
"آمریکایک تاز میدان سیاست ایران گردد". (۲۵) پیس ،  
امتیازبانک شاهی می‌باید تمدید می‌شد و قرار داد گس گلشا -  
ثیا نرا مجلس تصویب می‌کرد. (۲۶) (در ۲۸ خرداد ماه ۱۳۲۸ ،  
چند روز قبل از پایان گرفتن مجلس پانزدهم ، لایحه‌ی الحاقی  
برای تصویب به مجلس رفت . مداخله‌ی اقلیت پارلمان  
مانع تصویب آن شد . قرار نامه‌ی قرار شد ، به مجلس شانزدهم  
ارائه شود .)

حزب توده ، بدین سان ، چگونه می‌توانست موضوع  
مواجهه با نفوذ؟ حزب بی که در مورد مذهب خود را " حامی تعالیم  
اسلام " می‌دانست و "مفتخر" می‌شد که " از حمایت روحانیون  
برخورداری باشد .

" مبارزه‌ی قدیم " آن کسان که نهضت آزادی را سا -  
ختند ، موافقت با قوام السلطنه ، همدستی با او در مقابل  
باخیزش‌های توده‌ئی بود .

۴

در ۱۶ اسفند ماه ، مصدق می‌باید به رزم آرا و شرکت نفت  
پاسخ می‌داد . (۲۷) پاسخ را در کمیسیون مجلس می‌خواندند که  
از ترور رزم آرا با خبر شدند . در مجلس ، حتی موافقان لایحه  
چندان ناخشنودی نمی‌کردند ، روز بعد اضا ، کمیسیون برپای  
طرح ملی شدن صنعت نفت ایران نهاده شد . مصدق که طرح  
را قبولانده بود ، پس از دوره‌ی کوتاه دولت ، علاوه بر زمانه -  
اری رسید .

طالقانی این‌گونه توضیح می‌دهد : " مراجع دینی مانند  
مرحوم آیت الله خوانساری ، آیت الله کاشانی و فدائیان  
اسلام هر کدام با هم شروع کردند به حرکت و حرکت در آوردن ، هر  
یک به جای خود ، فدائیان اسلام ، جوانان پر شور و موی منی که  
راه را باز و موانع را بر طرف می‌کردند مانع اول ( ترور  
رزم آرا ) را برداشتند . صنعت نفت در مجلس ملی شد " (۲۸) -  
ملایان و فدائیان اسلام مانع اول را بر این مقصد ب -  
نداشتند . ورنه تباری‌شان ، با دربار ، از چه رو بود ؟ این نشان  
می‌دهد ، رشته‌ی وقایع می‌تواند ترکیب شود و به خود هیات  
جدیدی بگیرد . ملایان با " اصلاحات " رزم آرا دشمنی می‌کردند  
و راه را برای دولت " اصلاحات " مصدق باز کردند . و در باره  
سیم استقلال نظامیان داشت ، می‌باید وزارت جنگ را به مصدق  
می‌سپرد .

در حقیقت ، کودتای رزم آرا به سادگی یک تعویض بهره  
نیود . گرچه می‌توان نقش آمریکا را در آن دید . (۲۹) آری  
می‌توان آن را فشار نظامی برای تصویب لایحه‌ی الحاقی  
خواند . یا آن نوعی فرمیسم نظامی شمرده بدان گونه  
که ، به نقد ، در آمریکا لاتین (آرژانتین و برزیل ) شکل  
گرفته بود . گروه‌های سازمان یافته در دوره‌ی گذار ، در  
نناسب قوا و تغییر آن نقشی کلیدی داشتند . آن‌ها که بورژوازی  
سازمان‌های خاص خود را ندارد ، نظامیان و تکنوکراسی دولتی  
امتیاز ویژه می‌یابند . مکانیزم‌های انباشت سرمایه داری  
چندان توسعه نیافته اند که نمی‌توانند حتی به طریق ساختنی  
دولت را کنترل کنند . بدین‌گونه ، نظامیان نمی‌توانند یک مجمع

" تکنوبوروکراتیک " تشکیل دهند و میانجی‌گری خود را شرط  
توسعه و امنیت ملی جلوه دهند . مسائلی چون اصلاحات  
ارضی ، باز توزیع درآمد و تعادل توسعه‌ی منطقه‌ئی مطرح  
می‌شود . مبارزه با فساد اداری و فساد اجتماعی ( مانند فحشا )  
آوازه‌گری می‌شود . این‌ها ز خود موجبات اولیه‌ی کودتا فراتر  
می‌رود . آنچه دولت‌های پیش به گشودن شان قادر نمی‌شدند ،  
می‌باید از طریق اقتدار نظامی تحمیل می‌شد . دولت منصور  
نه آن دلیری داشت که از لایحه‌ی الحاقی دفاع کند و نه آن  
دلیری که آن را رد کند . (۳۰) ناتوانی دولت در اجرای مقاصد .

البته ناتوانی مجلس را نمی‌پوشید . منصور از مجلس می -  
خواست در باره‌ی لایحه‌ی الحاقی نظر بدهد . مصدق با آن که  
مخالف لایحه بود بدون طرح در مقابل آن ، فقط در مقابل طرح  
آن می‌ایستاد . در ۵ تیر ماه ۱۳۲۹ دولت منصور کناری رفت .

رزم آرا ، با یک فرمان سلطنتی ، بدون نظر خواهی از مجلس  
جای او را گرفت . جبهه‌ی ملی بر آن بود که ، این کودتا  
" می‌خواهد زیر عنوان حکومت قوی خاطره‌های استبداد صغیر  
را تجدید کند . " (۳۱) اموال برخی زمینداران بزرگ از جمله

قوام و سردار فخر حکمت صادره شد . روزنامه‌ها به افشای  
" روابط نامشروع " این و آن بر می‌آمدند ، مجالس قمار و  
عشرت‌کنده‌ها را با عکس و تفصیلات منتشر می‌کردند و از مردم می -  
خواستند که عوامل " فاسد " را به مقامات " لو " بدهند . به حزب  
توده آزادی نسبی داده شد . (۳۲) سران " توده " از زندان  
فرار کردند . قرار نامه‌ی بازگانی ایران و شوروی به اضا

رسید . وعده هم داده شد که از این پس به جای " سلاح های کهنه "  
ی آمریکا سلاح‌های مدرن از شوروی خریداری شود ، قرار -  
دادنفت شمال منعقد شود ، غیره . مذاکرات خصوصی مابین  
رزم آرا و سا دیکف آغاز شد . حزب توده جانب رزم آرا را می -  
داشت . (۳۳)

در ۴ آذر ماه ، کمیسیون نفت (۳۴) مخالفت خود را با لایحه  
الحاقی اعلام کرد . این کمیسیون در باره‌ی مفاد آن دناوری  
نکرد ، بلکه داوری کلی خود را کرد . (۳۵) دولت رزم آرا تناقض  
خود را با موجبات اولیه‌ی خود آشکار می‌کرد . از همین رو " نیرو  
ها " ی کودتا بر علیه آن می‌شدند . دربار و ملاکان ، از همان  
" نشانه‌ها " ی اصلاحات ارضی برانگیخته شدند ؛ ملایان هم .

بروجردی در حمایت از مالکیت خصوصی فتواداد ؛ خمینی  
اصلاحات ارضی را لغو مالکیت خصوصی و خلاف شرع مبین خواند .  
کاشانی ، گوئی به علت " کینه‌ی دیرینه و شخصی " (۳۶) به آنان  
پیوست . فدائیان اسلام به توطئه برآمدند .

فدائیان اسلام ، انجمن حزب ملایان بودند . چندین  
ملاو چندین مزدور - روی هم رفته این " جوانان پر شور و  
موی من " را تشکیل می‌دادند . اگر مبارزه‌ی عقاید مطرح می‌بود ،  
انجمن‌های اسلامی آن را نیک تریش می‌پردند . در سال ۱۳۲۹ ،  
این انجمن‌ها را با زرگان و سحایی و طالقانی مرتب  
می‌کردند . فدائیان اسلام با این بستگی داشتند و طالقانی  
این بستگی را تقویت می‌کرد . ولی خود را به عنوان گروهی که  
کمر همت به حفظ بیضه‌ی اسلام و سلطنت بسته می‌شناسانند .

نواب صفوی این گروه را کمی پیش از حادثه‌ی ۱۵ بهمن ماه  
۱۳۲۷ برپا کرد . در آغاز آن هواداری از کاشانی می‌کرد .

کاشانی، خود از طریق خلیل طهماسبی بر کار آن نظارت می‌کرد. (۲۷) تا این که خمینی آن را به جانب خود کشاند - یکی به دلیل نقش خود در بستگی دربار و حوزوی علمیه ی قم .

فکر بر انداختن رزم آرا که جان گرفت، جلسات مشاوره های برگزار شد؛ با اسدالله علم (دربار) بقائی (حزب زحمتکشان و جبهه ملی)، خلیل طهماسبی (فدائیان اسلام) و کاشانی. خمینی و آیت الله بهبهانی هم در جریان قرار داشتند.

نواب صفوی، درباره ی انگیزه ی قتل رزم آرا، گفته است: "در زمان نخست وزیری رزم آرا من و عبدالحسین واحدی (دوره فدائیان اسلام) تقاضای ملاقات با شاه کردیم. در این ملاقات به شاه از فساد موجود در مملکت شکایت کردیم و گفتیم او که خود را مسلمان می‌داند چرا جلوی این فساد دهرزگی ها را نمی‌گیرد. بعد افزودیم، قصد ما نابود کردن مسبین فساد است. شاه در جواب، وجود فساد را قبول کرد اما تمام تقصیرها را متوجه رزم آرا کرد." در ۱۶ اسفندماه ۱۳۲۹، خلیل طهماسبی رزم آرا را ترور کرد. اسدالله علم که در صحنه (مسجد شاه) حاضر بود خبر "راحت شدن از شر رزم آرا" را در دم به شاه رساند.

بدین گونه "مانع اول" برداشته شد. آنان که "با هم شروع کردند به حرکت و حرکت در آوردن" در واقع ترمین کودتای ۲۸ مرداد کردند. نواب صفوی یک بار دیگر می‌باید از "ناموس و دیانت" دفاع می‌کرد. و این را کیم روز ولست فرماندهی عملیات کودتا، طرح آجاکس، می‌باید برمی - انگیخت. فدائیان اسلام خود را در کنار او باش، فواخس و نظامیان یافتند. (۲۸)

## ۵

برخی ملایان دولت مصدق را وسیله ی دولتمداری خود گمان می‌کردند. این بی پایه نبود. مصدق خود را پایبند مشروطه می‌نمود، ولیکن "مشروطه" یا نتایج آن قدرت "مذهبی" را بازنداشت، کار رجال مذهب بالا گرفت و اینان "سد"ی شدند بر ابرانجمن های مردم که مبین دموکراسی مستقیم بود. "مشروطه" "ضعف و جبن" "طبقه ی متوسط" را نشان داد. مصدق پایبند این گونه مشروطه بود. برخی ملایان، باز - اریان و الواط پروبال یافتند. بقائی به نام مصدق "جوانان روئین تن" را علیه روشنفکران و کارگران به کار می‌گرفت. کاشانی با بقائی همراهی می‌کرد (۳۹)، به عنوان "روحانی مصدقی" منزلت می‌یافت؛ تا جایی که به ریاست مجلس شورا رسید. انجمن های اسلامی هم، در مبارزه ی عقیدتی آن گونه که بازرگان توصیف کرده، از اعتبار مصدقی خود بهره می‌بردند.

فدائیان را، البته، از "ترقی خواهی" نشانی نبود. جریان مصدقی دورویه داشت. یکی، وظیفه ی جای گیری در تاء خیر سیاسی و آگاهی توده های در حرکت بود. بدین معنی که، می‌باید با شکل گیری بدیل کارگری مقابله می‌کرد. ورنه، کاشانی و بقائی هرگز عقاید خود را تغییر

ندادند و رویگردانی شان از مصدق بعد از سی تیر، به خاطر تغییر روش نبود. (۴۰) انجمن اسلامی بازرگان و طالقانی هم که به مصدق متمایل ماندند، نمونه ی دیگری است از این رویه ی جریان. اینان، در دولت قوام، مشارکت می‌کردند. گفتارهای رادیویی طالقانی، سفر او همراه ارتش به آذربایجان، همدستی با فدائیان اسلام، همدستی با سیدضیاء در غارت و سوزاندن دفاتر و چاپخانه های مخالفین (دولت) (۴۱)، تخریب جنبش دانشجویی جلوه های از فعالیت اینان بود. اینان نقشه ی عقیدتی حکومت اسلامی می‌ریختند و آنرا اولین بار، طالقانی در پیشگفتار خود بر کتاب "تنبیه الامه و تنزیه المله" پرورد و محاکمه شیخ فضل الله نوری را "لکه ی تنگی در تاریخ مشروطیت" خواند.

ملایان را، تاریخ، از طریق مقابله با نیروهای محرک خود با زآفریده است. گمان بر این بود، ملایان دودسته اند. دسته ای عبارتند از طالقانی و کاشانی و غیره. اینان، به تدریج، "روحانیت مبارز" شناخته گردیدند. کاشانی تاسی تیر خود را در کنار مصدق نشان می‌داد. حتی در اعلامیه ای به تکفیر فدائیان اسلام برآمد و آنرا "محارب با خدا" خواند. در میان دیگر ملایان نسبت بدو داوری خصمانه بود. یک نماینده ی خمینی، شیخ علی تهرانی، با اورفت و آمد می‌داشت تا او را از حمایت مصدق باز دارد. در سال ۱۳۲۹، هنگامی که به مشهد سفر کرد، "قشور وسیعی از روحانیت ارتجاعی به رهبری آیت الله حاج میرزا کفائی" شروع به بدگوئی و کردند. (۴۲) کاشانی، اما، از حمایت بازاریستگرمی داشت، و در "دستگاه" مصدق صاحب اعتبار و نفوذ شده بود. وقتی کاشانی هنوز جانب مصدق را می‌گرفته مصدق امتیازاتی بدو می‌داد. از جمله، تولیت را بر کنار کرد که خویشاوند دربار بود و با خمینی زدوبندی - داشت. و تولیت قبرستان معصومه ی قم را به سیدمشکوه داد که خویشاوند کاشانی بود. خمینی ملایان قم را شوراند. مصدق در قم حکومت نظامی برپا کرد. و میانه ی فدائیان اسلام و افسران شهربانی درگیری هائی شد. اینها نواقعه ای است که حال، خمینی در گفتارهای تلویزیونی خود از آن یاد کرده گفته است: مصدق فیضیه را به خاک و خون کشید و طلاب را سرکوب کرد.

طالقانی بر آن بود که میانه ی مصدق و فدائیان اسلام "تفاهم ایجاد کند" - این گونه که دولت مصدق را با پیشنهاد ۴ ماده ای فدائیان اسلام سازگار کند. (۴۳) ولی "دیدم نمی‌شود" (گفتار طالقانی در احمدآباد، ۱۴ اسفند ۱۳۵۷) انجمن اسلامی، آنجا که از مصدق "اختیارات" می‌گرفت، همان پیشنهاد را اجرا می‌کرد. بازرگان، فی المثل، وقتی در هیات مدیره ی شرکت ملی نفت درآبادان جای گرفت، بیشتر کارش به وعظ دربار - ره ی حجاب و مقررات اسلامی می‌گذشت یا منع مشروبات الکلی. "وقتی که دکتر علی شایگان او را برای پست وزارت فرهنگ به دکتر مصدق پیشنهاد کرد این جواب را شنید که: بازرگان به در داین کار نمی‌خورد، اولین کاری که بکنند این است که چادر به سر دختر بچه های مدرسه بگذارند." (۴۴)

دیگر ملایان پیرامون بروجردی - خمینی - بهبهانی گرد می‌آمدند. بروجردی تنها مرجع تقلید بود و حوزوی علمیه



قم در دست او بود. با دربار نزدیکان داشت و بقای سلطنت را بقای روحانیت می‌شمرد. در میان مریدان او خمینی فعال تر بود. کار صحبت با دربار از طریق او بود، او که در میان ملایان ارج "مذهبی" نمی‌داشت و از او بدگمانی "التقاط" و "زندقه" می‌رفت، خود را در توسل به مذهب افراطی می‌نمود. در نامه‌ها و پیام‌هایش، مصدق را "دجال" و "پیرکفتار" خطاب می‌کرد. اعتصاب کارگران را "حرام" می‌شمرد و حرمت اسلام را در قوت سلطنت می‌دید.

مساجد و تکایا، که در دست اینان بود، به "طن و لعن" ملیون برآمدند. می‌توان خطاب‌های خمینی در خرم‌آباد را علیه صدرنمایندگی مصدق و مجلس یاد کرد. خمینی مردم را از انتخابات او بر حذر می‌داشت. می‌داد مجلس را "لانه‌ی فساد" بکنند و کار آن "ملحد" یا لا بگیرد. در اعلامیه‌های خود، خمینی مصدق را آشکارا ملحد می‌خواند. مگر نه این که، رساله دکتری خود را در سوئیس علیه قوانین و احکام اسلامی نگاشته؟ و مگر نه این که حال "کفر و زندیق" را ترویج می‌کند؟

مصدق، البته به جدائی دین و دولت نمی‌پرداخت. حتی برعکس، همچنان که قوام السلطنه در باره‌ی او می‌گفت: "یکی از اشتباهات دکتر مصدق همکاری او با کاشانی بود و اگر دولت مصدق دوام پیدا می‌کرد می‌دید که سید بولقا سچم بلائی به روزگار او می‌آورد." (۴۵) مصدق، با سابقه‌ی مبارزه علیه اختیارات مالی میلیس و علیه اختلاس سهیلی و تدین نشان داده بود که، قصاد و حمایت از توسعه‌ی "داخلی" است و حتی این توسعه را با تقویت کارفرمایان خصوصی پیوند می‌داد. و آنچه به صورت "ملی" شدن در دوره‌ی او ظاهر شد، تنها می‌توانست از طریق سیاست توسعه در مقابل اقتصاد درستی و پلوک "سنتی" قدرت توضیح داده شود. بدون تغییر دستگاه دولتی جهت ایجاد قشر صنعتی، کنترل اقتصاد درستی جهت ایجاد درآمد کافی برای صنعتی شدن و زیرساخت شهری - صنعتی، و تضعیف قدرت آربابی، توسعه‌ی تقسیم‌کار و بازاری داخلی ناممکن بود. ولیکن خود این توسعه متضمن پیشرفت مالکیت خصوصی بود.

وقتی قانون ملی شدن ارتباط تلفنی در سراسر کشور از مجلس گذشت، خمینی تلفن را برای خود حرام کرد. ملی شدن رالنسو مالکیت خصوصی خواند و خلاف مقررات "شرع" مبین "وقتی ملی شدن به طور کلی با "شرع مبین" سازگار نباشد و مساء له، اما، خلق پداز شرکت نفت انگلیس باشد، مصلحت ملایان آشکارتر می‌شود. اینان به هنگامی علیه "ملی شدن" آوازه‌گری می‌کردند که انگلستان، نقشه‌ی کودتای می‌ریخت.

وقتی الغاء ۲۰ درصد بهره‌ی مالکانه اعلام شد، ملایان مصلحت خود را آشکارتر نشان دادند. قرار بود ۲۰ درصد بهره‌ی مالکانه به شورای ده واگذار شود. شورای ده عبارت از مالک و ده دار و سه دهقان بود که ده درصد آن را به خود از عری می‌گرفتند و ده درصد دیگر را برای "عمران ده" به کار می‌گرفتند. این البته تغییر در مناسبات روستا پدید نمی‌آورد. ولی خمینی (و ملایان) آن را موجب "رواج افکار اشتراکی و اشاعه‌ی کفر" خواندند.

ملایان بازار را تحریک می‌کردند. خاصه با آغاز اکتفا بدون نفت که "ارز و سرمایه" ی تجارت را تقلیل می‌داد. بهبهانی اعلام کرد: "طبقه‌ی بازرگانان از پیشرفت امور اقتصادی که در اثر گرفتاری دولت در کار رفت دچار وقفه گردیده، ماء ییوس شده است." در بازار، سراسیمگی بود. محلی که از یک طرف به تولید خانگی و مافوق‌کنتر (بافوق بهره‌کشی) وصل می‌شد و از طرف دیگر به سوداگری. شرایسط توسعه، بی شبهه، ساخت "بازار" را در گون می‌کرد. بازار، با تزلزل خود، تقاضای ملایان را بر آورد و با آنان در نیامیخت. حتی، وقتی کاشانی از جبهه‌ی ملی روی برتا - بیدعکس او را از بازار پائین کشیدند. "گوازه زنانه‌ی را آیت الله لندی می‌خواندند." (۴۶)

ملایان از منازعه‌ی جبهه‌ی ملی و حزب توده بهره‌گیری می‌گرفتند؛ خاصه که، حزب توده تا پایان با کاشانی مرافقت می‌کرد. در ۱۴ آذرماه ۱۳۳۰، حزب توده دانشجویان و دانش آموزان را به خیابان آورد. چاقو کشان و رجاله‌های حزب زحمتکشان (بقاشی)، سومکا و پان ایرانیست "زنده باد مصدق" می‌گفتند و به آن‌ها حمله می‌کردند. به خانه‌ی صلح ریختند و ویرانی‌ها کردند. چا پخانه‌ها و دفاتر روزنامه‌های مخالف، برخی دکان‌ها و دکه‌ها را ویران کردند. این جا و آن جا در معرض حریق شد. شهر بانی از اینان تقدیر کرد و رادیو تهران، "اهالی شرافتمند" شان خواند. این همه، به حساب جبهه‌ی ملی آمد. در ۱۶ آذرماه، وکلای روزنامه نگاران درباری به دادخواهی "توده‌ئی‌ها" در مجلس متحصن شدند. از جمله: تولیت، جمال‌امامی، عباس شاهنده، میرا شرافی و عمید نوری. فدائیان اسلام در روزنامه‌های طلوع و داد مصدق را راز هن و قاتل می‌خواندند. شاهرخ، گوینده‌ی برنامه‌ی فارسی رادیوی آلمان نازی، نواب صفوی را "استاد" خود خواند؛ عبا و عا مه می‌پوشید، تسبیح می‌زد و قول "حکومت اسلامی" می‌داد. به دنبال این تحریکات، مصدق نواب را بازداشت کرد - به محض پیروزی ۲۸ مرداد آزاد شد.

ملایان وسیله‌ی ترور را به کار می‌گرفتند. ترور رزم آرا، به آنان "میدان" داده بود. حال، از این طریق، در پی ارباب مخالفان خود می‌شدند. وقتی دولت چهار روزه‌ی قوام جای مصدق را گرفت، ملایان فرصتی برای تجدید قوا یافتند: دودسته‌ی ملایان به هم نزدیک شدند.

یک نماینده‌ی خمینی نزد قوام رفت. از او خواسته می‌شد در مقابل مصدق و در "حمایت از سلطنت" باز ایستد. کاشانی و بقاشی هم روبرو دولت قوام کردند و فرستاده‌هایی در رفت و آمد بدو دادند. گرچه چند روز بعد، بعد از سی تیر قوام را "مفسد فی الارض" خواندند و برای تاراج موالش کوشیدند. امروزه هواداران کاشانی معترفند، چند روزی قبل از روی کار آمدن قوام، علی امینی (وزیر دارائی دولت کودتا - زاهدی) "به ملاقات آیت الله کاشانی آمد و اظهار کرد که آقای قوام پیغام داده اند که چون به زودی فرمان نخست وزیر را خواهند گرفت، وزیرای مورد اعتماد خود را معرفی نمایند." (۴۷) در این جا، البته، یک واقعیت با طبع آخوندگانه اظهار شده است. آن ملاقات رخ داد و بی شک آن ملاقات،

جهت دور کردن کاشانی از مصدق بود. ولی آیا، چنین وعده‌ای هم داده شده بود؟ و آیا امینی از جانب قوام پیغام آورده بود؟ یک ملا، وقایع را به طبع خود می‌خواهد. کاشانی، کار دولت را با ملائی متصل می‌کرد. از ضعف طبقه متوسطی که می‌خواست خود را به صورت ملی ظاهر سازد، بهره گرفت. از این لحاظ، او برخیمینی تقدم دارد. ولی دولت قوام، ملایان را به عنوان ابزار صرف قدرت دولتی می‌گرفت. برای او، "بهبانسی و خمینی" محترم بودند، چون در کار دولتی مداخله نمی‌کردند ولی حامی دولت در زندگی خصوصی بودند. در مساجد و تکیا یا امر سلطنت را پیش می‌بردند. ارتش را در هجوم به آذربایجان همراهی کردند. از قبل دولت و بودجه‌ای که دولت بریتانیا به آنان اختصاص داده بود (موقوفات صود) می‌گذرانند.

به همین خاطر، وقتی کاشانی در نیمه دهه بیست دخالتهای "بیجا" را شروع کرد قوام تبعیدش کرد. دولت مجدد قوام با این "تهدید" کار خود آغاز کرد: "کسانی که به بهانه‌ی مبارزه با افراطیون سرخ، ارتجاع سیاه را تقویت نموده اند لطمه‌ی شدیدی به آزادی و اردساخته‌زحمات بانیان مشروطیت را از نیم قرن به این طرف به هدر داده‌اند. من... دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از شرخرافات و عقاید قهرانی جلوگیری خواهم کرد." (۴۸) ارسنجانی به خاطر می‌آورد: "آیت‌الله کاشانی اظهار تمایل کرده است که با قوام السلطنه رفع کدورت بشود تا او بتواند از دولست پشتیبانی کند و برای این کار قرار شده است کاظمی و یک نفر دیگر قوام السلطنه را ملاقات کنند. ... من به فرستاده‌های کاشانی پیغام دادم که نظریات عمومی کاشانی را گوش می‌کنم ولی مداخله‌ی او را در امور مملکتی تحمل نخواهم کرد." (۴۹) این بار رفتار دولت قوام سازگارتر است و از این رو به واقع نزدیک تر. گفته‌اند، قوام می‌گفت: "آندفعه هم مثل امروز (کاشانی) پیغام داد که می‌خواهد با من مساعدت کند". ولی این را به دخالت در انتخابات مشروط می‌کرد. حال هم حتما "مصلحتی می‌بیند. اگر قبول ندارید خودتان با او وارد مذاکره شوید. خواهید دید که فوراً صورت عهدنامه‌ی ترکمنچای را به عنوان پیشنهاد همکاریه دولت خواهد داد." (۵۰) حال، می‌باید توضیح داد، ملاقات امینی و کاشانی از چه رو بود. یک نکته را نباید نادیده گرفت. آن نقش دربار است. گرچه امینی با قوام نزدیک بود و قوام - همدستی ملایان را جلب کرده بود، لیکن دربار استکار عمل کشیدن ملایان به سوی خود را داشت. جلسات امینی با قوام - مرزی و اسدالله علم (از دربار) همزمان با ملاقاتش با کاشانی موه‌یداین حکم است. خاصه وقتی، خود قوام می‌گفت: "نمی‌دانم چرا امینی می‌خواهد با سیدکاشی لاس بزند. گزارش داده‌اند که دیشب و امروزه دیدن سیدابولقاسم رفته است." (۵۱) کاشانی خود را در اختیار دربار گذاشت. و کاشانی و بقائی، بعد از تیر، بدگویی به قوام را فرو نمی‌گذاشتند. چرا که قوام راسی تیر بر انداخت، ولیکن به وصلت کاشانی و دربار نپرداخت. روزنامه‌های رسمی کشور دیگر اعلام می‌کردند: "رابطه‌ی شاه و آیت‌الله کاشانی کاملاً صحنه است و اغلب ملاقات‌هایی صورت می‌گیرد." (۵۲) بقائی گفته

است: "مادرسی تیر سوگند خوردیم به مقام سلطنت وفادار باشیم." همان اکثریتی که به قوام السلطنه راهی تمایل داده بود، کاشانی را به ریاست مجلس هفدهم انتخاب کرد. حزب زحمتکشان بقائی و دسته‌ی پان ایرانیستی پز شکپور به توطئه‌ی درباری پیوستند. تناسب قوای مجلس تغییر می‌کرد. جبهه‌ی ملی شکافته می‌شد. این جبهه که با یک انقلاب "ناقص" (سی تیر) قدرت را باز یافته بود، می‌باید به یک ضد انقلاب کامل تن می‌داد.

در دوازدهم بهمن ماه ۱۳۳۱، شانزده تن از نمایندگان مجلس از جمله حائری زاده، قنات آبادی، اخگر، فقیه‌سی شیرازی و حاج سیدجوادی انگاره‌ی بیش نهادند که تا دو ماه دیگر دولت می‌باید "ورود و تهیه و خرید و فروش و مصرف کلیه‌ی نوشابه‌های الکلی را در سراسر کشور ممنوع کند." بدین گونه مسائل مطروحه‌ی سی تیر را کنار می‌زدند. در ۱۵ بهمن ماه بقائی، حائری زاده، قنات آبادی و زهری از فراکسیون "نهضت ملی" در مجلس بریدند. از اینان، حائری زاده و قنات آبادی پس از کودتای ۲۸ مرداد هم نماینده‌ی مجلس بودند و هرگز به انگاره‌ی اسلامی نپرداختند. (۵۳) توسل به مذهب اثر خود را بخشیده بود. همه‌ی گوش "جناح ملی" مجلس در "نه تعویق انداختن" اجرای آن قانون بی‌هوده ماند. "علت عدم فوریت" و "فور مشکلات سیاسی" پذیرفته نمی‌شد. کارخانه‌های نوشابه‌های الکلی در سال ۶۰۰ میلیون ریال به دولت می‌پرداختند. و در "اقتصاد بدون نفت" این قابل توجه بود. لیکن مساله‌ی مشروبات الکلی به "امریحیاتی و عاجل" مبدل شد. کاشانی جلسات متعدد مجلس را بدان اختصاص می‌داد. از نمایندگان که "عدم فوریت" آن را اعلام می‌کردند به گله یا دم می‌کرد: چرا در مجلسی که "عده‌ای از آقایان علما عضویت دارند" برای "انجام یک امر اساسی" و "حیاتی" که "دین مبین اسلام" و "تعالیم الهی" آن را از اهم واجبات شمرده‌اند، این همه تعلل روا می‌دارند. در حالی که باید دستورات و احکام اسلام" مقدم بر سایر امور باشد.

این انگاره البته متعلق به فدائیان اسلام بود که سال قبل به دولت مصدق ارائه شد. طالقانی به تبلیغ آن در انجمن اسلامی پرداخت. و از این طریق به مجلس راه یافت. بازرگان که با "نهضت ملی" همدلی می‌کرد، نما - یندگان را در تصویب آن تحریک کرد. بازار اسلام در مجلس رونق می‌گرفت.

حال که مجلس می‌باید مراسم اسلامی را مقدم بر سایر امور (ملی) می‌شمرد، خود نهضت هم همین راه را می‌باید می‌پیمود. در مقابل خیزش سی تیر می‌باید "نهضت اسلامی" پا می‌گرفت. این "نهضت" با اسیدپاشی به زبان بی‌حجاب خود را نمایان می‌کرد. باید مردم به قدرت خویشتن وقوف نمی‌یافتند، و "طبقه‌ی متوسط" که در بحران اتکاب پائین و سازش در بالا، مبارزه با استعمار و تجدیدیلوک قدرت با سرمایه‌ی خارجی (انحصاری) ناتوانی و جبن ذاتی نشان می‌داد می‌باید خلع سلاح می‌شد. مبارزه با استعمار در در چارچوب ملی نامیسراست. این حربه‌ی بود که ملایان پیش نهادند. انگاره‌ی سیدجمال الدین، درباری پان اسلامیزم، را

زنده کردند: برای مقابله با غرب، با نیروی ضربت آن و با نیروی فکرت آن، یکپارچه‌گی مسلمانان لازم است. ملایان، از جمله کاشانی، برای "بنیادکنگره‌ی اسلامی" به جنب و جوش افتادند. نمایندگان اخوان المسلمین<sup>(۵۴)</sup> دولت‌های مصر، سوریه، عربستان سعودی، اردن، مراکش، تونس، عراق، افغانستان و ایران می‌باید در آن شرکت می‌کردند. "استقلال" مسلمانان جهان از استعمار "بلوک شرقی و غربی" و ایجاد "قشون ۲۰ میلیونی" برای حفظ سی طرفی خواسته می‌شد. این راکاشانی در مصاحبه‌ی خود با لوموند (مهرماه ۱۳۳۱) توضیح داد. همچنین در پیام خود به "ملل مسلمان جهان" استعمار رانه "آلت" بهره‌کشی و سلطه‌مانا آلت "فساد" بیان کرد. بدین گونه، مبارزه علیه شرکت نفت، یا علیه قراردادهای نظامی و امتیازات دیگری هوده شمرده می‌شد: "مهمترین خطر" استعمار در "سست کردن بنیاد ایمان" است. استعمار "فحشا" را می‌گسترده و "مشروبات الکلی" را ترویج می‌کند. اگر "دژ" فحشا و اعتیاد بشکنند دیگر "ملل اسلامی آلت دست نخواهند بود."

کنگره‌ی اسلامی در پاکستان تشکیل شد و قریب یک ماه پیش از کودتای مرداد ماه به کار خود پایان داد. در این کنگره طالقانی همراه آیت الله کمره‌ئی و غیره حضور داشت و "احیاء اسلام" و تبلیغ "شعائر اسلامی" را (که خیزش سی‌تیر آن راه خطر افکنده بود) تکلیف کرد. کنگره که خود را "منظمه، شعوب الاسلامیه" نامید بنیاد "ارتش واحد بیست میلیونی" را نیز پذیرفت ولیکن وحدت کلمه برای "احیاء اسلام" را بر نامه‌ی خود اعلام کرد.

این برنامه در کودتای ۲۸ مرداد اجرا شد. پیش از آن، خود را در کودتای "صغیر" نشان داد که ناموفق ماند. مصدق، فضل الله زاهدی را در ۲۱ مهرماه ۱۳۳۱ به عنوان همدست طرح کودتا به زندان انداخت. چند روز بعد (۲۶ مهرماه) زاهدی به وساطت دربار آزاد شد. در فروردین ماه ۱۳۳۲ به دنبال قتل افشارطوس، رئیس شهربانی و هوادا رد دولت مصدق به تیانسی زاهدی و بقائی، بار دیگر مصدق حکم توقیف زاهدی را صادر کرد. بقائی از مصونیت پارلمانی بهره جست. زاهدی به دنبال آزادی و به این بهانه که "امنیت جانی" ندارد تحصن در مجلس کرد. استقبال کاشانی از او به گرمی بود. "خدمات" او را به "نهضت ملی" ستود و از "مزاحمت‌هایی که مصدق برایش فراهم کرده بود، اظهار تاءسف" کرد<sup>(۵۵)</sup> درخواست زاهدی نیز این بود که هیأتی به نمایندگی کاشانی به "اتهامات" او رسیدگی کند.

کاشانی، بدین گونه قدم به "توطئه‌ی" درباری نهاد. بریتانیا، بعد از آن آمریکا، این اقدام را برمی‌انگيختند. نتایج سی‌تیر، می‌باید با یک سرکوب‌ده انقلابی از میان می‌رفت. نمایندگان سیاسی انگلیس گزارش می‌دادند: "آیت الله کاشانی در افکار و احساسات میلیون‌ها شیعه ایران و پاکستان و حتی روسیه شوروی نفوذ و قدرت فوق‌العاده‌ای دارد و باید او را از نزدیک تحت نظر گرفت." نگاه، به ساختن "شخصیت" برای او پرداختند. به‌نمو

ندای که ظاهر احمدزاده به دست می‌دهد می‌توان اشاره کرد: "به خاطر دارم که تا می‌زلندن یا یکی از روزنامه‌های انگلستان مقاله‌ای درباره‌ی آیت الله کاشانی نوشته بود و محله‌ی خواندنیها (ارگان دربار) این مقاله را ترجمه کرده بود و کاریکاتورهای از سر آیت الله کاشانی روی تنه‌ی شیر داشت. در این مقاله آمده بود که کاشانی آنچنان شخصیتی است که باید اشاره او نه تنها ایران بلکه تمام خاورمیانه به اعتماد کشیده می‌شود، و چندین بیت شعر هم در وصف آیت الله ذیل کاریکاتور آمده بود. مفاد مصرع‌های اول این بود که استعمار می‌خواهد چنین و چنان کند و مصرع دوم بیت‌ها این بود: شیرنریا ما را گریگذازد. و از این شماره مجله تعداد زیادی چاپ کرده بودند. چاپلوسان و مزدوران دسته‌دسته از این مجله زیر بغل گرفته به منزل آیت الله کاشانی می‌بردند و کنا رتسک ایشان در صدر مجلس می‌گذاشتند و سیل جمعیتی که به دیدار آیت الله کاشانی می‌آمدند و دست‌آقارا می‌پوسیدند، به دریافت یک نسخه مجله نائل می‌شدند و از زبان آقا می‌شنیدند که می‌گفت: بی‌سواد برو این مقاله را بخوان ببین که چی نوشته." <sup>(۵۶)</sup>

ملایان نیرو و غصلت این را آشکارا می‌کردند. این کیم روزولت در ۱۳۳۰ پیش‌بینی کرده بود: ما (دولت آمریکا) و انگلیس به این نتیجه رسیدیم که اگر "ملایان قرار باشد بین شاه و مصدق، حزب توده و شاه و حتی ملایان و شاه یکی را انتخاب کنند، پیش از یک انتخاب ندارند" و آن حفظ سلطنت است. <sup>(۵۷)</sup> مشاوران ایرانی کودتا به روزولت می‌گفتند: "شما ملایان را نمی‌شناسید، آن‌ها هیچ دشمنی بدر از کمونیسم برای مذهب خود نمی‌شناسند. ... اگر روس‌ها دست دراز کنند ملایان دست‌آن‌ها را پس خواهند زد و ایمن امر آن‌ها را به شاه نزدیک خواهد کرد." <sup>(۵۸)</sup> این نزدیکی نمایان می‌شد. وقتی که شاه، در اعتراض به رفتارندوم تظاهرة به بیماری کرد، "رنجیده خاطر" از دولت و ملت وانمود کرد قصد سفر دارد، نزدیکی بر ملا شد. قرار بود سفر شاه "محرمانه" بماند. دولت پذیرفت، ده هزار دلار از هزینه‌ی خود برای مخارج سفر فراهم آورد. این بی‌خبری امادار میان مخالفان (مردم) بود که نتوانند دست به تظاهرات بزنند. در حالی که ملایان و اوباش و ارتش از قبل با خیبر باخبر بودند و کودتای ۱۹ اسفندماه پی‌ریخته شده بود. مصدق خود می‌گوید: با این که من قصد سفر شاه را مخفی نگاه داشته بودم، صبح ۱۹ اسفندماه "حضرت آیت الله بهبهانی به وسیله‌ی تلفن سؤال فرمودند: آیا علیحضرت می‌خواهند به خارج مسافرتی بفرمایند؟ ... چرا مانع نمی‌شوند." <sup>(۵۹)</sup> سپس اعلامیه‌ی کاشانی انتشار یافت: "با تقدیر از احساسات میهن‌دوستی مردم، از همه خواهانم که با نمایندگان مجلس، علما و روحانیون و سایر طبقات همکاری نموده و متفقاً درخواست تجدیدنظر در تصمیمات علیحضرت ... که منتهی به آشتی‌گویی کشور با عدالت ندامت می‌شوند، بالاتفاق جلوگیری نمایند." <sup>(۶۰)</sup> از ساعت ده و نیم صبح ملایان، چماق‌داران دسته‌ی بقائی، افسران بازنشسته و اعضای باشگاه تاج‌په سوی خاندی بهبهانی به راه افتادند. "عده‌ای با صدای

حمایت نظامیان درحالی که عکس‌های "اعلیحضرت" را حمل می‌کردند. خیابان‌ها را به تصرف خود درآوردند. آنگاه نوبت دفاع تروجای پخانه‌ها رسید. چماقداران با زار را به تعطیل کشاندند؛ مردم را وامی‌داشتند که با روشن کردن چراغ اتومبیل‌ها مشارکت خود را در این مراسم "جشن و سرور" اعلام دارند. در ۲۸ مرداد، دولت مصدق برانداخته شد.

کیم روزولت گفته است: "حکومت مصدق را به یاری ارتش، ملایان و اوباش برانداختیم." "آیت‌الله زنجانی گفته است: "بعد از شهریور بیست بازار از جهت داخلی فرزند او (فرزند شاه) را با ما می‌روانید سرپانگه داشت." (۶۴)

این "خدمت" عملی ملایان بود.

## ناتمام

## الف. ر.

بلندگریه می‌کردند. ... در نزدیکی کاخ مرمرزنان تظاهرات می‌کردند و خطاب به سربازان می‌گفتند: "غیرت کجاست، همت کجاست، مملکت از دست رفت." (۶۱) بهبهانی در برابر قصر شاه سخترانی کرد و با نطقی که از قبل آماده شده بود، نظامیان و اوباش را برای "دستگیری مصدق"، "آن ملحد" می‌که رنجش خاطر شاه را سبب شده بود، تهییج کرد. تیراندازی به طرف خانه‌ی مصدق شروع شد. یکی از کارکنان دربار توانست مصدق را از پشت بام فراری دهد. همزمان او باش کفن پوش به بازار حمله کردند، دکانداران را و - دار به تعطیل کار می‌کردند تا برای پشتیبانی از شاه به طرف کاخ روان شوند. از صدای تیراندازی به خانه‌ی مصدق، دانش‌آموزان حوالی و دانشجویان بسیج شدند. بسیاری آگاهانیدن مردم، اول با شعار "هم‌شاه هم مصدق" دست به راه‌پیمایی زدند. با پیوستن کارگران و دکانداران به جمع، شعار به "یا مرگ یا مصدق" تغییر یافت. کودتا عقیم ماند.

نقش ملایان در ۲۸ مرداد هم به همین گونه است. پشت سر ملایان، بی‌سروپایان و بی‌اندازان ند. ملایان خود را در کنار ارتش (در تباری با گروه افسران بازنشسته) نشان می‌دهند. چنین می‌نمایند که "سدی عقیدتی" در مقابل کمونیسمند. طالقانی به خاطر می‌آورد: "در منزل آیت‌الله بهبهانی تندی چند از نویسندگان هم نشسته بودند که به آن‌ها محررمی‌گفتند. زمان قبل از ۲۸ بود. نویسندگان با جوهر قرمز به امضای جعلی حزب توده برای تمام علمای و ائمه جماعت سرتاسر ایران با پست نامه نوشتند که محتوای آن این بود: ما به زودی شما را با شال‌های سرتان بالای تیرهای چراغ برق خیابان به دار خواهیم زد. ... یکی از محررین بعدها می‌گفت: آنقدر نشستم و نوشتیم که مدت‌ها بعد از ۲۸ مرداد دانگشت‌های ما درد می‌کرد." (۶۲) ۲۸ مرداد آن "سیلی اسلام" بود که خمینی از آن صحبت می‌کند. لوئی هندرسن در ۱۶ مرداد ماه ۱۳۳۲ به سراغ مصدق رفت و آخرین "اتمام حجت" را به مصدق کرد. سفیر آمریکا، دیگر، اوضاع را منطبق بر "شعائر اسلامی" توضیح می‌داد. درباره‌ی فرار شاه می‌گفت: "به عنوان یک مسیحی می‌توانم به یک مسلمان، رسومی را که از زمان حضرت محمد باقی مانده، یادآوری کنم. کسی که نام شما همانند اوست، در سال ۶۲۲ که فکر می‌کنم بعداً تاریخ شما باشد، نه از ترس بلکه برای فاجعه‌آمییز کردن مساله، از مکه هجرت کرد. هجرت باعث سرآغاز اقتدار اسلام شد. هجرت اعلیحضرت هم ممکن است سرآغاز اقتدارش باشد." (۶۳) آیت‌الله بروجردی به شاه "در هجرت" پیام داد: "بیائید که تشیع و اسلام به شما احتیاج دارد. شما پادشاه شیعه هستید." دیگر، کودتا به روی صحنه می‌آمد. بعد از ظهر ۲۷ مرداد، آنگاه که فرمانداری نظامی تظاهرات را برای مردم قدغن کرده بود، بهبهانی بی‌سروپایان، فواحش و پانسانسازان شهرنورا به خیابان‌های شهر سرازیر کرد. محمود مسگریکی از پانسانسازان و محلل، الواط دیگر چون طیب و رمضان یخی و غیره خیابان‌های لاله زار و نادر ریختند و به همراهی چند تنی گروهیان ارتش که لباس شخصی به تن داشتند "تظاهرات شاه پرستانه" را آغاز کردند. فواحش و خانم رئیس‌ها زیسر

۱. نامه‌ی سرگشاه‌ی نهضت آزادی به‌هاشمی رفسنجانی در ۲۵ شهریورماه ۱۳۶۱.
۲. از همان نامه.
۳. از همان نامه.
- ۴ و ۵ و ۶ از همان نامه.
- ۷ و ۸ و ۹ از همان نامه.
۱۰. مثلاً "می‌توان به‌دانش‌آموز، شماره‌ی ۱۱، آبان‌ماه ۱۳۲۱ رجوع کرد. از جمله مقالات آن: تفسیر قرآن (طالقانی)، مذهب در اروپا (مهدی بازگان)، ماهیت عشق (حسین مکی).
۱۱. گفتار "اسلام یا کمونیزم" در نشریه‌ی انجمن، به‌نام گنج شایگان، درج شد. دیگر همکاران، نویسنده‌گان و سخنرانان انجمن عبارت بودند از: طالقانی، یداله‌سحابی، فلسفی واعظ، راشد، صدر بلاغی، دکتر شفق و دکتر عمید.
۱۲. در سال ۱۳۲۳، دولت شوروی هیئت‌ی را به‌ریاست کافتارادزه برای مذاکره به‌ایران فرستاد. دولت ساعد، اما، اعلام کرد که تا پایان جنگ امتیازی "اعطا" نخواهد شد. در این باره، نیز دریا‌هی مطالبی که تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گفته شده، رجوع کنید به مقاله‌ی "کودتای ۲۸ مرداد" در روزنامه‌ی کار. در بحث خود، ما به مطالب آن مقاله اتکا کرده‌ایم.
۱۳. روزنامه رهبر، ۳۱ مهرماه ۱۳۲۳.
۱۴. احسان طبری در مردم برای روشنفکران، شماره‌ی ۱۲، ۱۹ آبان‌ماه ۱۳۲۳.
۱۵. روزنامه‌ی رهبر، ۳ آذرماه ۱۳۲۳.
۱۶. طالقانی، در دادگاه ۱۳۴۲. "درکانون اسلام که همیسن آقایان مهندس بازگان و دکتر سحابی شرکت می‌کردند، کلاس‌های درس و انجمن‌های خیریه تشکیل شد و به‌بینوایان و فقرا در زمان جنگ تا آنجا که مقدور بود، کمک می‌کرد." (همان)
۱۷. طالقانی، در دادگاه ۱۳۴۲.
۱۸. بی‌آنکه با حزب توده مشورتی شده باشد. در سال ۱۳۲۱، کمیته‌ی ایالتی حزب توده فعالیت خود را در تبریز آغاز کرد و در این سال (با تشکیل فرقه‌ی دموکرات) منحل شد. پیشه‌وری دریاگان افسران در مورد اختلاف فرقه با حزب توده گفت: "حزب توده فقط حرف می‌زند. ولی ما اسلحه به دست گرفتیم و عمل کردیم."
۱۹. طالقانی، در دادگاه ۱۳۴۲.
۲۰. به نقل از: گذشته چراغ راه آینده است (حامی)، ص ۴۳.
۲۱. همان، ص ۲۱۲.
۲۲. روزنامه‌ی مردم، ۱۵ فروردین ماه ۱۳۲۵.
۲۳. ایوانف تعداد کارگران اعتصابی را ۱۵۰ هزار نفر ذکر می‌کند. تاریخ نوین ایران، ص ۱۲۲.
۲۴. روزنامه‌ی مردم، اردیبهشت ماه ۱۳۲۶.
۲۵. به نقل از: کارنامه‌ی مصدق و حزب توده، ص ۵۸.
۲۶. همان.
۲۷. مصدق توانسته بود، لایحه‌ی الحاقی را معوق بگذارد.

- با این کار، مجلس پانزدهم به پایان می‌رسد. در مجلس شانزدهم، در دوره‌ی منصورورزم آرا این لایحه مورد بحث قرار گرفت. بالاخره، می‌باید کمیسیون به دولت پاسخ قطع می‌داد.
۲۸. گفتار در احمدآباد، ۱۴ اسفند ۱۳۵۷.
۲۹. نیویورک تا می‌زنوش: با وضع ایران "از هم گسیخته" است. "فساد و بدبختی" به درجه‌ی است که جز یک نفر، یعنی رزم آرا رئیس ستاد ارتش، "کس دیگری نخواهد توانست ایران را از این وضع اسف‌بار نجات بخشد." در سیاست خارجی، "رزم آرا و ارتش او به اتفاق ایلات مسلح کوهستانی می‌توانند" در حوادث جنگ کره جلوی پیشرفت سپاه دشمن را به طرف جنوب "سد" کنند.
۳۰. "لایحه‌ی الحاقی نفت به واسطه‌ی مبارزه‌ی شجاعانه‌ی اقلیت و مقاومت منفی عده‌ی زیادی از نمایندگان خیرخواه اکثریت از مجلس ۱۵ نگذشت و در مجلس ۱۶ دولت ساعد جای خود را به جناب منصور داد و چون دولت منصور به شجاعت داشت که آن قرارداد را رد کند و نه آنقدر تابع شرکت نفت شد که با آن موافقت کند و آن را به مجلس پیشنهاد نماید، از کار ریزر کنار شد و آقای رزم آرا برای دو کار مهم که یکی پیشنهاد قرارداد الحاقی و دیگری تشکیل انجمن‌های ایالتی است، ماء مورت تشکیل دولت شدند و مدت سه ماه کوچک‌ترین اقدامی ننمودند." (گفتار مصدق در مجلس، ۹ آبان ماه ۱۳۲۹)
۳۱. بیانیه‌ی جبهه‌ی ملی، ۶ تیرماه ۱۳۲۹.
۳۲. به دنبال تیراندازی به شاه، از ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۷، حزب توده منحل اعلام شد، حکومت نظامی برقرار و مطبوعات آزاد برچیده.
۳۳. مصدق با قرارداد نفت شمال مخالفت می‌کرد. می‌گفت: "در سال ۱۳۰۱ که عهدنامه‌ی مودت بین دولت ایران و شوروی در مجلس تصویب شد، محسوبیت فوق العاده‌ای از دولت شوروی در این مملکت ایجاد شد. شوروی آنچه لازم بود و آنچه می‌توانست به ایران مساعدت کرد، شوروی با نسیب استقراضی و مطالباتی که از ملت ایران داشت و هم‌چنین از حق کاپیتولاسیون به کلی صرف نظر کرد. حقیقتاً "آنچه را که دولت تزاری کرده بود، دولت اتحاد جماهیر شوروی حیران کرد." ولی در سال ۱۳۲۳ این محسوبیت را "از دست داد." (گفتار مجلس شورا، ۳۰ شهریورماه ۱۳۲۹) عهد نامه‌ی تجارتی، که به شوروی امتیاز نفت در شمال می‌دهد، "تصور می‌کنم" برای عملی کردن "نقشه‌ی تجزیه‌ی ایران" است که "کمیسیون سه‌جانبه" آن را دنبال می‌کرد. "دولت شوروی به هیچ وجه حق ندارد و صلاح او نیست کارهایی را که دول استعماری می‌کرده اند بکند." (همان) در ۱۱ مهرماه ۱۳۲۹، نمایندگان جبهه‌ی ملی رزم آرا را استیضاح کردند. رزم آرا می‌باید از لایحه‌ی الحاقی دفاع می‌کرد. حزب توده می‌نوش: "آنها می‌گذارند

- لایحه‌ی الحاقی به تصویب برسد و با سیاست رزم‌آرا دشمنی ۴۶. کارنامه‌ی مصدق و حزب توده، انتشارات مزدک، جلد می‌کند، آنها که به اصطلاح "پرچمدار استقلال و آزادی‌کشورند" دوم .
- در واقع "آخرین تیرترکش استعمارند و دکتر مصدق نمایندی ۴۷. سید محمود کاشانی، قیام ملت مسلمان ایران ۳۰-تیر آن گروه است." (به سوی آینده، ۱۲، مهرماه ۱۳۲۹) ۱۳۳۱، تهران، ۱۳۵۹، ص ۲۱
۳۴. این کمیسیون طبق تصمیم مجلس شورا در سی‌ام خرداد ماه ۱۳۲۹ تشکیل شده بود. ۱۸ نماینده گرد آمدند. نمایندگان جبهه‌ی ملی عبارت بودند از: مصدق، اللهیاری صالح، حائری زاده، شایگان و مکی.
۳۵. اکثریت کمیسیون قائل به اصلاح آن بود. اما مصدق می‌گفت: "کمیسیون حق دادن پیشنهادندارد و تنها باید درباره‌ی پیمان الحاقی رأی بدهد." یا می‌گفت: "به ما گفته اند بینداین قرارداد اصلاح است یا نیست. اگر صلاح است که خیلی خوب و اگر صلاح نیست باید گوئیم که کمیسیون روی این اصول موافقت ندارد." اکثریت کمیسیون به رد کلی لایحه متقاعد شد.
۳۶. پس از تیراندازی به شاه، کاشانی به دستور رزم‌آرا مضروب و تبعید شد.
۳۷. گذشته چراغ راه آینده است، ص ۵۰۹.
۳۸. طاهر احمدزاده خاطره‌ای نقل می‌کند: "شادروان حاجی عراقی در زندان قصر ضمن بیان تاریخچه‌ی فدائیان اسلام که او خود عضواً جمعیت بوده است، برای من می‌گفت، زمانی که نواب در زندان بود ما متوجه شدیم که یکی از اعضا که خیلی نزدیک به نواب بود با سیدضیاء الدین طباطبائی عامل انگلستان رفت و آمد دارد. به او مشکوک شدیم. قضیه را به نواب گفتیم. آن مرحوم باور نمی‌کرد. مجسداً پی‌گیری کردیم. آن شخص در حضور نواب به ارتباط اعتراف کرد. اما آن را صرفاً به آشنائی و دوستی معمولی مرتسط می‌دانست. نواب بیش از این مساءله را جدی نگرفت و من (حاجی عراقی) وعده‌ای از اعضای جمعیت فدائیان اسلام استعفا کردیم و گویا ماه‌های قبل از ۲۸ مرداد بوده است." (به نقل از: بهرام افراسیابی، مصدق و تاریخ، ص ۳۱۴) هواداران سیدضیاء در ۱۵ خرداد هم فعال بودند.
۳۹. در هنگام انشعاب ملکی - بقائی، در مهرماه ۱۳۳۱، شعبان حعفری و دیگرالواط کاشانی به یاری بقائی شتافتند و "نیروی سوم" را از خانه‌ی حزب بیرون انداختند.
۴۰. کاشانی خیلی قبل از سی تیر می‌گفت: در جهان امروز "بی‌طرفی" هم بی‌معناست و هم "ممکن نیست." راه نجات مایوستن به آمریکا است. (شاهد، ۲۷ شهریورماه ۱۳۲۸).
۴۱. از سال ۱۳۲۴، با پایان گرفتن جنگ جهانی.
۴۲. طاهر احمدزاده. به نقل از: مصدق و تاریخ، ص ۳۰۷.
۴۳. پیشنهاد چهار ماده‌ای: ۱. اجباری شدن حجاب در سراسر کشور. ۲. اخراج زنان از ادارات. ۳. منع توزیع مشروبات الکلی. ۴. اجباری شدن نماز جماعت در ظهر در ادارات.
۴۴. فریدون آدمیت، آشفته‌گی در فکر تاریخی، خرداد ۱۳۶۰.
۴۵. یادداشت‌های سیاسی حسن ارسنجانی، به نقل از: ایران آزاد، شماره ۱۲۳، ۸ آبان ماه ۱۳۶۱.